

## اعتراض و عصیان در شعر نصرت رحمانی و محمد الماغوط

محمد رضا شیرخانی<sup>۱</sup>

سارا حسینی<sup>۲</sup>

### چکیده

"ادب اعتراض" در برابر "ادب سازش" بخشی از ادبیات است که حاوی اعتراض و عصیان شاعر یا نویسنده علیه سیاست، اجتماع یا فرهنگی است که جان او را می آزارد. در تاریخ ادبیات معاصر ما همواره شاعران، خشم خود را به شکل های متفاوتی بروز داده اند: عده ای تنها به ترسیم سیاهی و خفقان موجود پرداخته اند و خود، گرفتار نومیدی و رکود گردیده اند و عده ای نیز علاوه بر ترسیم این فضا، علیه آنچه که جامعه بدانها تحمیل می کند، عصیان کرده اند و با کنش و کلامشان تَمَرَد و سرکشی خود را در برابر مظاهر ستم نشان داده اند. نصرت رحمانی در ادبیات معاصر فارسی از جمله شاعرانی است که پس از مدت کوتاهی از فضاهای تغزلی و فردی شعر بیرون آمده و به شاعری اجتماعی و در عین حال عاصی و معترض بدل گردیده است. از سوی دیگر در ادبیات معاصر عرب، محمد الماغوط، شاعر سوری را می توان نمونه ی بارز شاعرانی از این دست دانست که زندگی و شعر او آینه ی تمام نمایی از شاعری عصیان گر است که از رکود و خمودگی جامعه ی عربی به ستوه آمده و خشم و اندوهش را در اشعارش به نمایش می گذارد از جمله مظاهر اعتراض و عصیان در شعر این دو شاعر می توان به مواردی چون: عصیان علیه شعر، امید، اجتماع، سنت ها، مفهوم نمادین شب (ستم) و همچنین عصیان علیه خود اشاره نمود.

کلمات کلیدی: ادب اعتراض، ادب سازش، نصرت رحمانی، محمد الماغوط

### ۱. مقدمه

«ترکیب «ادب اعتراض» که تقریباً با مترادفاتی چون «ادب مقاومت»، «ادب شورش»، «ادب ستیز» در برابر «ادب سازش» در آثار ادب پژوهان و فرهنگ ها به تصریح از آن یاد شده است به آن دسته از سروده ها و نوشته هایی اطلاق می شود که به نوعی روح انتقاد یا اعتراض یا مقاومت شاعر و نویسنده را در برابر عوامل تحمیلی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی حاکم منعکس کرده است» (طاهری ماه زمینی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۱۸). این اعتراض و عصیان، تنها علیه ستمی که بر شاعر یا هنرمند روا داشته می شود، نیست، بلکه اغلب، با «مشاهده ی ستمی که دیگری قربانی آن می شود روی می دهد» (کامو، ۱۳۷۴: ۱۴). در چنین شرایطی، احساس یگانگی و همذات پنداری شاعر و هنرمند با قربانی ستم، سبب خلق آثار اعتراضی می گردد که گاه «عصیان علیه فرهنگ های دروغین [است]، گاه مقابل دشمنان خارجی و گاه اعتراض علیه ضدا ارزش ها و تغییر مسیر انگیزه ها و اهداف دینی و اجتماعی است که روی هم رفته ادبیات اعتراضی را به وجود می آورد» (طاهری ماه زمینی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۱۸). ادبیات اعتراض «برای موثر واقع شدن، بایستی تلاشی تغییر آفرین باشد و به یک نظریه ی انقلابی و دارای محتوای اجتماعی مسلح گردد؛ در این صورت خود را شعری مردمی خواهد یافت که می تواند با برانگیختن، بسیج کردن، ایجاد هوشیاری قومی و وطنی و گرایش اندیشه ی عمومی به سمت قیام به مسئله ی مبارزه و در نتیجه، اصلاح رژیم و یا وقوع و پیروزی انقلاب کمک کند» (صدقی و زارع برمی، ۱۳۹۳: ۶۵) البته این بدین معنا نیست که همه ی اشعاری که مضامین اعتراضی و عصیان گرانه داشته باشند، حتماً منتج به چنین تحولات عمیقی خواهند شد، اما در هر صورت همه ی این اشعار را می توان برون افکنی خشمی دانست که در نتیجه ی ستم ها و بی عدالتی ها در روان شاعر پدید آمده است و او در قالبی

<sup>۱</sup> استادیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه ایلام

<sup>۲</sup> دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ایلام

هنری، خشم و اندوه خود را با مخاطبان شعرش در میان می‌نهد تا از این رهگذر، هم ناگفته‌های مشترک افراد جامعه‌اش را بازگو کند و هم با زبان هنر، اعتراضش را اعلام نماید.

رد پای شاعران عاصی و معترض را در ادبیات تمام ملت‌ها می‌توان یافت، اما آن دسته از جوامعی که درگیر جنگ‌های خارجی، انقلاب‌ها و نهضت‌های اجتماعی بوده‌اند و به نوعی در حال گذار از یک دوره‌ی تاریخی و شکل گرفتن دوره‌ی جدید بوده‌اند، بستر مناسب‌تری برای رشد و پرورش چنین شاعرانی به شمار می‌آیند.

یکی از این مراحل تاریخی در فرهنگ سرزمین ما، تحولات اجتماعی، فرهنگی و ادبی پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ است که تحول عمیقی در نگاه شاعران این عصر به رسالت شعر ایجاد نمود. این تحول در مضمون، اغلب با تحولات فرم و زبان شعر که پیش از آن به پیشوایی نیما یوشیج پدید آمده بود، همراه گردید و نسلی از شاعرانی را در دل خود پرورد که تم اصلی آثارشان عصیان، اعتراض، غم و اندوه، ناامیدی و پوچی و سیاهی بود.

نصرت رحمانی یکی از پرآوازه‌ترین شاعران این سالهاست که ابتدا اشعارش را در قالب چهارپاره و اغلب با مضامین فردی رمانتیک به مخاطبان‌ش عرضه نمود، اما پس از سال‌های کودتا و گسترش اختناق و سانسور، شعر رحمانی در حال حرکت به سمت رمانتیسم اجتماعی و ادبیاتی بود که از آن با عنوان «ادبیات سیاه» یاد می‌شود؛ ادبیاتی که می‌توان آن را بیش از هر چیز محصول مستقیم سال‌های سیاه پس از کودتا دانست.

از سوی دیگر در ادبیات عرب که تحول در فرم را با اندکی تأخیر و یکی دو دهه پس از ادبیات فارسی تجربه کردند، «از نظر محتوایی نیز چهره‌ی جدیدی به خود گرفته بود؛ علاوه بر توصیفات طبیعی و عاشقانه سرایی و توجه خاص به جنس زن که تقریباً از مضامین رایج شعر عرب است، بروز برخی مسائل جدید نیز باعث تغییر شعر عرب در ساحت اندیشه شد که می‌توان از جنگ جهانی اول و دوم، نهضت مقاومت فلسطین، جنگ شش روزه‌ی اعراب، استعمار و همچنین آشنایی جهان عرب با دنیای غرب و به تبع آن تغییرات بنیادین در نوع زندگی و نحوه‌ی نگاه اعراب به جهان پیرامون یاد کرد که همه، عواملی هستند که شعر امروز عرب را دستخوش تغییر کرده‌اند» (حیدری، ۱۳۹۰: ۶۱).

محمد الماغوط، یکی از شاعران برجسته‌ی سوری است که سال‌های بسیاری از عمر خود را دور از وطن گذراند. اشعار او به دلیل ساختار شکنی در فرم شعر و همچنین مضامین اعتراضی و زبان تند و تیزش، از بهترین نمونه‌های شعر اعتراضی ادبیات عرب به شمار می‌آید. در این مقاله در پی آن هستیم تا نگاه اعتراضی و عصیان‌گرانه‌ی نصرت رحمانی و محمد الماغوط به مفاهیم اجتماعی، سیاسی و حتی مفاهیم شخصی را مورد بحث و بررسی قرار داده و نشان دهیم که این دو شاعر کدامیک از ساحات جمعی و فردی زندگی خود را مورد اعتراض و نقد قرار داده‌اند.

## ۲. پیشینه‌ی پژوهش

در باب پیوندی که میان شعر نصرت رحمانی و محمد الماغوط از نظرگاه عصیان‌گری و اعتراض این دو در شعر وجود دارد، مقاله یا کتاب مستقلی منتشر نگردیده است، اما در مقاله‌ای تحت عنوان «شورش در شعر امل دنقل و نصرت رحمانی» از فرهاد رجبی، شورش‌گری و اعتراض در اشعار نصرت رحمانی بررسی شده است. شمس لنگرودی نیز در کتاب ارزشمند «تاریخ تحلیلی شعر نو» در جلد دوم، نگاهی اجمالی به آثار نصرت رحمانی و سیر تاریخی آن‌ها دارد. لیلا مسکوک نیز در مقاله‌ی «استعاره در اشعار نصرت رحمانی» به بررسی انواع استعاره‌های به کار رفته در اشعار رحمانی و همچنین تأثیر شرایط اجتماعی زندگی شاعر در شکل‌گیری نگاه ویژه‌ی او به استعاره‌ها می‌پردازد. همچنین در مقاله‌ی «جلوه‌های مقاومت در آثار محمد الماغوط» از فاطمه قادری، مقاومت و جلوه‌های آن در اشعار ماغوط تحلیل گردیده است. از سوی دیگر مقالاتی در باب زندگی و آثار محمد الماغوط وجود دارند که به شناخت بهتر ما از او و نقش و جایگاهش در شعر عرب کمک می‌کند، از جمله مقاله‌ی «نگاهی اجمالی به زندگی، مشقت‌ها و شعر محمد ماغوط» از بیژن کرمی و مقاله‌ی «تحلیل روان‌شناختی آثار محمد ماغوط بر اساس

تأثیرات نامطلوب فقر و زندان» از حسن مجیدی و مینا کاویان رئوف. کتاب‌هایی نیز از دکتر شفیع کدکنی و دکتر احسان عباسی در حوزه ادبیات معاصر عرب منتشر گردیده است که به بررسی تحولات فرم و مضامین شعر معاصر در جهان عرب می‌پردازند و همچنین برخی از شاعران برجسته را نیز مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند، اما نامی از محمد الماغوط در میان آن‌ها نیست. به طور کلی می‌توان گفت که هیچ پژوهشی درباره‌ی ویژگی‌های مشترک اشعار رحمانی و ماغوط به خصوص، عصیان و اعتراض در شعر آن‌ها صورت نگرفته است.

### ۳. درباره‌ی دو شاعر

محمد احمد عیسی ماغوط از شاعران و نویسندگان پیشگام سوری است که «در فوریه‌ی ۱۹۳۴ در سلمیه از توابع استان حماه در شمال سوریه در خانواده‌ای بسیار فقیر متولد شد. پدرش کشاورز زمین‌های دیگران بود. پس از تحصیلات ابتدایی در زادگاهش در ۱۹۴۹ به دمشق رفت تا در هنرستان کشاورزی «غوطه» تحصیل کند. او از شدت تنگدستی انگشت‌نمای دیگر دانش‌آموزان شد، آن قدر که تحصیل را رها کرد، به سلمیه برگشت و پس از آن هرگز درس نخواند» (مجیدی و کاویان رئوف، ۱۳۹۲: ۷۳). پس از آن «در سال ۱۹۵۵ به دلیل وابستگی به حزب قومی سوسیالیستی سوریه به زندان افتاد. پس از خروج از زندان، مدتی مخفیانه زندگی کرد و سپس به بیروت رفت و در آنجا با سنیه صالح که خود ادیب بود، آشنا شد و پس از مدتی، با وی ازدواج کرد. سنیه رنج‌ها و غم‌ها و احساس غربت او را به جان خرید و زخم‌های روح او را مرهم نهاد. سنیه که خود شاعر بود، ماغوط را از بارزترین افرادی می‌دانست که شعر را از بندگی شکل، رها و نقش مهمی در خلق این نوع شعر- قصیده‌الثر- ایفا کرده است» (قادری، ۱۳۸۹: ۴۳۲). او سال‌های پس از زندان را در غربت و دور از وطن گذراند. شکنجه‌های روحی و جسمی دوران زندان و همچنین اوضاع نابسامان کشورهای منطقه، نوعی روحیه‌ی تمرّد و سرکشی در او پدید آورد که تا واپسین سال‌های زندگی همراه و قرین او و اشعارش بود.

نصرت رحمانی در سال ۱۳۰۸ در تهران متولد شد و دوره‌های دبستان و دبیرستان را در تهران گذراند و پس از آن وارد مدرسه‌ی پست و تلگراف و تلفن شد و پس از آن کار در رادیو و روزنامه‌نگاری را آغاز کرد. در همین سال‌ها نخستین مجموعه شعرش را با مقدمه‌ای از نیما یوشیج منتشر نمود. کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ و نسلی از شاعران و نویسندگانی که در بستر این برهه از تاریخ ما پرورده شدند، کلامشان مملو از تاریکی و سیاهی و اندوه بود. رحمانی از شاعران این نسل بود که شعری سیاه و سرکش و عاصی دارد؛ شعری که به خوبی معرف او و هم‌نسلان اوست. رحمانی در یکی از مصاحبه‌هایش می‌گوید: «همه چیز در طول زندگی- مثل خود زندگی- بر ما تحمیل می‌شود. در مقابل برخی چیزها که با سرشت و بینش ما متغیر است، گردن‌کشی می‌کنیم و جبهه می‌گیریم ولی دیرباز یا زود کم‌کم می‌شود و بر آن گردن می‌نهمیم» (اکبریانی، ۱۳۸۸: ۳۴۹)، اما شعر او گواه روشنی است از ادامه‌ی نگاه عصیانگر و شورشی او تا آخرین اشعارش.

### ۴. مولفه‌های عصیان و اعتراض در شعر رحمانی و ماغوط

#### ۴-۱) عصیان علیه شعر

گرچه شاعران، ذات زندگی را در شعر می‌بینند، اما گاه سرخوردگی‌ها و تنش‌های درونی و بیرونی که بر روح شاعر فرود می‌آیند، او را از شعر نیز دلزده می‌کنند چنان که بر جان شعر می‌تازند و با تحولات در فرم و محتوا تمرّد و سرکشی خود را علیه شکل‌های معهود ادبی نیز نشان می‌دهند. اعتراض و عصیان در کلام نصرت رحمانی تا بدان جاست که علیه شعر که خدای او شده است نیز می‌شورد و قیود بندگی‌اش را در هم می‌درد.

شعر ای خدای من/ بدورد با تو باد خدایی که سالهاست/ کافر شدم قیود تو در هم شکسته ام/ بدورد باد، نخواهم دگر شنید/ اوراد طاعت از لب زنگار بسته ام (رحمانی، ۱۳۸۶: ۱۱۶)

نصرت رحمانی گرچه شعر را با چهارپاره آغاز نمود و پس از آن به فرم نیمایی گرایش پیدا کرد «ولی دید و نگرش و شیوه ی بیان او [کاملاً] دگرگون نشد و [همواره] به چهارپاره گرایش داشت» (زهرزاده و فولادی، ۱۳۹۰: ۸۳)، بنابراین می‌توان گفت، آنچه که به شعر رحمانی تشخیص بخشیده و او را به عنوان شاعری عصیان‌گر و معترض معرفی می‌کند مضامین شعری او و کلمات تند و تیز و بی‌پروایی است که همچون شخصیت خود او سعی در ویران ساختن تابوهای جامعه‌ای دارد که گرفتار خمودگی، تاریکی و تباهی شده است.

محمد الماغوط نیز از آن رو که در محیطی پر از فقر و تنگدستی، شکنجه و زندان و پس از آن تبعید به سر برد، نشانه‌هایی از تمرّد در وجودش شکل گرفت. این تمرّد و عصیان «هم در نوع شعری که بر می‌گزیند- یعنی قصیده النثر- که خروج از قواعد و قوانین شعری و عدم رعایت وزن و قافیه است، نمود می‌یابد» (قادری، ۱۳۸۹: ۴۳۰)، هم در مضامین شعری او. چرا که «میل به رهایی، صرفاً مقوله‌ای محدود در معنا نیست بلکه در ساختار شعر نیز از جایگاهی ویژه برخوردار است» (رجبی، ۱۳۹۱: ۴۷). در شعر ماغوط نیز این رهایی از قیود در شکل و روح شعر آثارش در هم تنیده شده است و گاه تا مرز انکار اثر بخشی آن پیش می‌رود:

«ایها الله / أربع قارات جریحه بین نهدي / كنت أفكر بأنتي سأكتسح العالم / بعيني الزرقاوين، و نظراتی الشاعریه»  
 «ای خدا / چهار قاره‌ی زخمی میان سینه‌ام وجود دارند / و من می‌پنداشتم که جهان را با چشمان آبی‌ام / و نگرش‌های شاعرانه‌ام به تسخیر خود در خواهم آورد» (ماغوط، ۱۳۹۴: ۱۰۷).

او آنگاه که درباره‌ی وطن متلاشی‌اش و همچنین ملت عرب و سرزمین فلسطین سخن می‌گوید و ناکامی خود را در دیدن پایان آوارگی و جنگ می‌بیند، می‌گوید: «سئمتک أیها الشعر، أیها الجیفه الخالده» «از تو به ستوه آمدم ای شعر، ای گنداب جاویدان» (همان: ۱۰۳).

#### ۴-۲) عصیان علیه امید

شاید شوریدن علیه امید را به ناامیدی محض تعبیر کنیم، اما در شعر شاعران عاصی؛ آنان که علیه اجتماع و سیاست، عشق و زن، آزادی‌های دروغین و حتی شعر عصیان می‌کنند، ناامیدی به خودی خود می‌تواند نشانه‌ای از عصیان شاعر علیه مظاهر امید به زیستن در چنین جهانی باشد که شاعر به هیچ روی آن را نمی‌پسندد. رحمانی از جمله شاعرانی است که «نمودهای طبیعت و زندگانی را در نگرشی به درون و برون در هاله‌ای از اندوه و درد و رنج می‌بیند. وی همه جا را سرشار از اضطراب و تباهی می‌یابد و همانند دیگر شعرای هم عصر خود دچار یأس و ناامیدی است» (نظریانی و منفردان، ۱۳۸۸: ۴-۱۴۳). شمس لنگرودی درباره‌ی شعر رحمانی می‌گوید: «شعر او که پس از اشعار سیاه و نومیدانه‌ی دهه‌ی بیست توللی بیشترین تاریکی و خون و مرگ و لجن و تابوت و گور را در خود داشت، پس از کودتا، علاوه بر اقشاری از جامعه، موافق طبع عصیانی و خودشکنانه‌ی روشنفکران شکست‌خورده‌ی بعد از کودتا واقع شد و جمع‌کنندگی را به دنبالش کشید» (لنگرودی، ۱۳۷۰: ۷۷). او نومیدی را به شکل آغاز و پایان اندوهبار زندگی به تصویر می‌کشد و می‌گوید: «آیا انسان یعنی که: انفجار / و زندگی / پرتاب از رحم به گور؟» (رحمانی، ۱۳۸۶: ۶۱۹).

محمد الماغوط نیز به تدریج احساس امنیت و امید را که نسبت به زندگی حس می‌کرد از دست داد تا آنجا که «دیگر اطمینان کردن به آدم‌ها برایش آسان نبود و گوشه‌گیری و انزوا جزئی از اخلاقیاتش شد. ماغوط در میان واکاوی خاطراتش شعر می‌سرود و برای تسکین دردهایش به دنبال متهمی در عالم می‌گشت تا شاید جور زمانه را در آغوش کشد و تمام بدی‌های دنیا را به او نسبت دهد» (مجیدی و کاویان رثوف، ۱۳۹۲: ۷۹) در این حالات و نوسات روحی است که می‌گوید:

«إننا فی قیلولہ مفزعہ یا لیلی / لقد کرهتُ العالم دفعه واحده / هذا النسیج الحشری الفتاک / و أنا أسیر امام الرؤوس المطرقة منذ شهور / و العیون المبلله منذ بدء التاریخ»

«لیلی، ما در خواب وحشتناکی هستیم/ یکباره از جهان متنفر شدم /از این بافت مرگبار و حشرات/ و من ماه هاست جلو سرهای چکش خورده/ و چشمان خیس از بدو تاریخ، راه می روم» (الماغوط، ۱۳۹۴: ۱۳۳).

و در جای دیگر، روح زنگار زده اش را غرق در ناامیدی به تصویر می کشد چنان که هیچ چیز این نومییدی را از جانش نمی زداید:

«نه زن، نه آزادی/ نه آبرو و نه مال/ این نومییدی را از دلم نمی زداید/ بگذار بر بلندای کوه ها جان دهم/ بگذار همچو عقابی زیر پاها پر زنم» (همان: ۲۹۷).

#### ۴-۳ عصیان علیه اجتماع

در زندگی نصرت رحمانی و محمد الماغوط برهه های تاریخی مهم و سرنوشت ساز و در عین حال دشواری رخ داده است از یک سو، در ایران، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و گسترش اختناق و سانسور، ترس و وحشت عمومی، سرخوردگی و دلمردگی قشر روشنفکر و از سوی دیگر در جهان عرب، تغییرات و تحولات منطقه ای و جنگ ها و جنبش های اجتماعی سبب پیدایش نسلی از شاعرانی گردید که آرام آرام از لاک فردیت و اندیشه های تغزلی به در می آمدند و افقی وسیع تر را می دیدند؛ چنین نگاهی سبب «روی آوردن به نوعی ابهام و رمزگرایی و در نتیجه گسترش نوعی ادبیات اجتماعی و سیاسی شد» (یاحقی، ۱۳۸۵: ۶۵).

رحمانی در همین سال ها و پس از عبور از مرحله ی اول شاعری خود بود که «بیان عواطف و احساسات انسانی را مهم تر از عواطف فردی و شخصی یافت» (زهرآزاده و فولادی، ۱۳۹۰: ۷۸). در گیر و دار شکل گیری این فضای فکری جدید در جهان اندیشگان او بود که به ثبات و ایستایی در کلام و افکارش دست می یابد. جهت های فکری او در دوره ی دوم شاعری اش نشان می دهد که وی «هیچ وقت سعی نکرده، فضای شعری را به گرایش های سیاسی نزدیک کند، اما دلزدگی اجتماعی و فرار از واقعیت های جاری در اینجا و آنجای شعر او به وضوح دیده می شود» (معتقدی، ۱۳۷۹: ۶۹).

رحمانی در شعرش با جسارتی آشکار، خود و زمانه اش را به مسلخ نقد می کشد و با زبان تلخ و گزنده اش، مضامین ممنوع و واقعیات تلخ و سیاه روزگارش را به تصویر می کشد. «اینگونه از شعرهای رحمانی بیانگر نوعی دغدغه و خارخار ذهنی شعر نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی است» (پورجافی، ۱۳۸۴: ۷-۱۸۶). محمد لنگرودی در مقدمه ی مجموعه اشعار نصرت می گوید: «او برای بیان دردها و رنج های مردم، برای نقاشی حقایق تلخ و دردآوری که در اجتماع ما به چشم می خورد از شعر سوء استفاده می کند و خیلی صریح و بی پرده و عریان، احساس و درک باطنی خود را از بسیاری چیزها در قالب شعر ریخته است» (رحمانی، ۱۳۸۶: ۲۳).

شعر ماغوط نیز، علاوه بر جنبه های اعتراضی و اجتماعی، «در طنزهای سیاسی اش، زبانی گزنده و صریح و لحن بی پروایی دارد که شهره ی همگان و مقبول خاص و عام است. سخنانی که او در نکوهش اوضاع حاکم بر جهان عرب نوشته، از نیش دارترین حرف هایی است که یک صاحب قلم عرب زبان می تواند بنویسد» (قادری، ۱۳۸۹: ۴۳۲). او این رمیدگی و سرکشی را در شعرش به بهترین وجه متجلی می کند، آنجا که می گوید:

«و ریاخُ البراری الموحشه/ تنقلُ نواحنا/ الی الأزقه و باعه الخبز و الجواسیس/ و نحن نعدو کالخیول الوحشیه علی صفحات التاریخ»

«و بادهای دشت های هولناک/ شیون هایمان را / به کوچه ها و نانوایا و جاسوسان می برد/ و ما همچون اسب های رمیده بر صفحات تاریخ می تازیم» (الماغوط، ۱۳۹۴: ۳۵).

او در جای جای اشعارش به عنوان یک ناقد اجتماعی به نقد وضع موجود عرب و سکوت و سستی آن ها در برابر سلطه جویان پرداخته است و بر حاکمان و ثروتمندان که درد طبقه ی فقیر و رنج دیده را نمی شناسند عصبیتی اندوهگانه دارد:

« نحن الغرباء/ حاملو الحقائق و الأوراق المخبَّبه/ لن نعرف الشفقه إذا سيطرنا/ لن نعرف الآلهه إذا شعبنا/ و نحن ننتاب/ نحرك عظام القوائد/ و نحن نضحك/ نحرك دموعنا بالدبابيسو ناكشات الأسنان»  
 «ما غریبان/ حاملان چمدان‌ها و کاغذهای خون آلودیم/ اگر حاکم شدیم رحم نمی‌شناسیم/ اگر سیر شدیم خدایان نمی‌شناسیم» (همان: ۲۹۳).

« الخبز وحده يكفي/ القمح الذهبيُّ التائهُ يملأُ ثديك رصاصاً و خمراً»  
 « تنها نان بس است/ این خوشه های طلایی گمگشته، سینه هایت را پر از گلوله و شراب می کند» (همان: ۹۷)  
 « ممدوح عدوان در مقدمه ی دیوان خود سایه ی سبز می گوید: «وقتی هنرمند به صفا و زلالی خود پی برد، به تیرگی و کدورت جهان پی می برد. صلابت وی با صلابت جهان برخورد می کند. این برخورد باعث تولید شرارتی می شود که تباہ کننده ی جهان است» (عباسی، ۱۳۸۴: ۳۰۱). چنین رنج و چنین تصادمی میان صفای روح شاعران و تیرگی روح جهان در برهه های تاریخی و نفس گیر ملت‌ها رخ داده است که آن‌ها را به روایت این رنج واداشته، گاه با لحنی سرشار از اندوه و گاه با خشمی عصیان‌گرانه و شورش علیه هر آنچه که بر شاعر و جهان او تحمیل می شود. ماغوط از مرگ مهربانی‌ها و انسانیت می گوید و کلامش همچون خنجری زهرآگین روح هر انسان آزاده ای را می خراشد:

«مهربانی مرد/ و آن مهربانی از مردمک هولناک انسان دور شد/ همان انسانی که در پس آغل پنهان است/ می خورد و می خورد/ و در لب آویخته ی پابینش اثر مصیبتی به چشم می خورد» (ماغوط، ۱۳۹۴: ۱۲۷).  
 او در شعرش همواره منتظر و مترصد رسیدن روزهای خوب، انقلاب و آزادی است:  
 «از آن هنگام که عطر نان/ همچو گل خوش بود/ همچو عطر وطنها بر لباس مسافران/ من هر سحرگاه موهایم را شانه می کردم/ و زیباترین لباسها را می پوشیدم/ و همچو عاشقی در اولین قرار عاشقانه می شتافتم/ به انتظارش/ به انتظار انقلابی که پاهایم در انتظارش/ خشک شد» (همان: ۳۷۷).

#### ۴-۴) عصیان علیه خالق

شاعران عاصی در کشاکش های روحی و تقلاهای هر دم فراینده شان برای عصیان علیه آنچه که بر روح و جانشان سنگینی می کند، گاه علیه خالق نیز عصیان می کنند. شاعران دهه ی بیست و سی، به ویژه شاعران سرخورده ی پس از کودتای سال ۳۲ اگر در شعرشان کندو کاو کنیم نوعی ستیز و درگیری با اخلاقیات حاکم بر جامعه در شعرشان قابل ردیابی است. چنان که دکتر شفیعی کدکنی در کتاب ادوار شعر فارسی درباره ی این دوره می نویسد: «نفرت و دشمنی آن‌ها با نهادها و اصول سنتی اخلاق حاکم بر جامعه آشکار است. به علاوه نوعی کفر گفتن و نوعی تجاهر به فسق تم حاکم بر تفکر شعرای این دوره است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۶۲) نصرت نیز از شاعران همین نسل و واجد همین ویژگی های روحی است. شعر او بر هر باور و عقیده ای میتازد:

«کجایی پیر/ خدایی نیست/ راهی نیست/ دیگر جان پناهی نیست» (رحمانی، ۱۳۸۶: ۴۲۰).  
 «نفرین به سربلندی و پستی باد/ نفرین به هوشیاری و مستی باد/ نفرین به هر کسی که پرستی باد/ نفرین به مرگ باد و به هستی باد» (همان: ۱۷۵).

«نعره ی سوخته ام نفرینم/ چون خدا در بدر و بی دینم» (همان: ۲۹۹).  
 محمد الماغوط نیز از شکنجه و گرسنگی بیچارگان می گوید و نومید است از خدایی که اوضاع را به نفع آنان تغییر دهد. او بی پروا می نویسد:

« أننى أعداً ملقاً ضحماً/ عن العذاب البشرى/ لأرفعهُ ألى الله/ فور توقيعه بشفاه الجياع/ و أهداب المنتظرين/ ولكن يا أيها العساء في كل مكان/ جُلِّ ما أخشاه/ أن يكون الله أمياً»

«من پرونده ی بزرگی دارم/ و موضوعش را شکنجه ی انسانها می گذارم/ بی درنگ پس از امضایش با لبهای گرسنه/ مژگان چشم به راه/ سوی خدا برمش/ ولیکن ای بیچارگان دنیا/ بیشترین هراسم آن است/ که خداوند بی سواد باشد» (الماغوط، ۱۳۹۴: ۵-۳۶۴).

ماغوط آنقدر از اوضاع جهان عرب و دوری از وطن در رنج و آزار است و آنقدر از تغییر و عصیان مردم علیه ظلم و ناراستی نومید است که تظاهرات این نومیدی را به درگاه خدا می برد و از او می خواهد که مردم را به انقلاب و تغییر برانگیزاند. این بخش از شعر او در حقیقت پناه بردن به درگاه پروردگار نیست بلکه اعتراضی است از سر نومیدی علیه آفریده های او:

«ضعونی فی مؤخره العربه/ علی ظهرها/ فأنأ قروی و معتاداً علی ذلک/ لن أؤذی نجمه/ ولن أسیء إلی سحابه/ کل ما أریده هو الوصول/ بأقصى سرعه إلی السماء/ لأضع السوط فی قبضه الله/ لعله یحرّضنا علی الثوره»  
«مرا در عقب سفینه ی فضایی بگذارید/ بر باربندش/ که من روستایی ام و به این کار خو گرفته ام/ ستاره ای را نمی آزارم/ و به ابری بدی نمی گویم/ فقط می خواهم/ با شتاب به آسمان برسم/ تا تازیانه را به دست پروردگار بگذارم/ شاید ما را به انقلابی برانگیزد» (همان: ۴۰۱).

#### ۴-۵) عصیان علیه مفهوم نمادین شب

«شب در شعر رحمانی ضمن حفظ مفهوم معمول خود، نمادی از خفقان و استبداد است. شاعر این شب را بی مرز و پایان ناپذیر می بیند و مایوس است که پایان استبداد را نوید ببخشد» (صفایی و احمدی، ۱۳۸۹: ۱۸). او نه تنها شب را نمادی از استبداد و تنگنای زمانه ی خود می بیند بلکه با جملاتی تلخ و گزنده به تصویرگری در این باب می پردازد. در شعر او حتی مفاهیم و واژگان نیز عصیان می کنند. معصیت، راهبه می شود، اشک های زلال، خون می شوند و اندیشه ی اندیشه وران بوی ماندگی و گندیدگی می گیرد و شب، همچون لجن در خورشید رسوب می کند.

«با بوی گندیده ی اندیشه ی اندیشه گران/ خیمه بست/ لجن شب ته خورشید نشست/ معصیت راهبه شد/ همه گفتند که او معصوم است/ گل به تنهایی گلدان گرید/ اشک، خون شد، خون چرک» (رحمانی، ۱۳۸۶: ۲۶۶).  
رحمانی، شب را با واژگانی همچون سوگ، سرگردانی، گریه، شیون و خون پیوند می زند تا شبکه ی معنایی ای پدید بیاورد که یادآور رنجی است که بر مردمان شبنده می رود.

«کسی نمی داند/ کسی چه می داند/ که پشت پنجره ی شب کسی ست سرگردان/ طنین گریه ی او پشتوانه ی سوگ است/ کسی چه می داند/ تو هم نمی دانی/ تراکم شب را/ طنین شیون مردان به خون می آلود» (همان: ۳۵۵).  
در شعر ماغوط نیز، شب همواره نمادی است از استبداد و ستمگری. او شب را با پاییز و تصویری از ملت های شکست خورده پیوند می زند تا این مفهوم را به مخاطب القا کند که شب نمادی از خزان و خمودگی ستم کشان و پیروزی ستمکاران است.

«قبل الريح بلحظات/ ضاجعتُ امرأه و کتبتُ قصیده/ عن اللیل و الخریف و الأمم المقهوره»  
«لحظاتی قبل از رفتن/ به رختخواب رفتم و قصیده ای سرودم/ درباره ی شب و پاییزان و ملت های شکست خورده» (الماغوط، ۱۳۹۴: ۳۵).

اما روح عصیانگر ماغوط در برابر بندگی و بردگی این شب طولانی تاب نمی آورد و با انقلابی سرکش، از درون، به جنگ آن می رود. آنجا که می گوید:

«فی أعماقی أحمل لک ثوره طاعیهً یا أبی/ فیها شعبُ یناضل بالتراب، و الحجاره و الظمأ/ وعده مرایا کئیهه/ تعکس لیلاً طویلاً، و شفاهاً قارسه عمیاء/ تأکل الحصى و التبن و الموت»

«ای پدر، از درونم برایت انقلابی سرکش می‌آورم/ که در آن ملتی با خاک و سنگ و تشنگی و تعدادی آینه‌ی ناامید/ به مبارزه بر می‌خیزد/ آینه‌ای که منعکس کند شب طولانی را/ و لب‌های سرد کوری را که سنگ و کاه و مرگ می‌خورد» (همان: ۵۷).

#### ۴-۶) عصیان علیه اسارت

اسارت شکل‌ها و نمودهای مختلفی دارد و همواره، قفل و زنجیری نیست که بر دست و پاها بسته می‌شوند، یا دیوارهایی که نامشان زندان است. از میان تمام شکل‌های اسارت، اسارت اندیشه و در بند بودن آزادی‌های برحق انسان در ابراز عقیده و اندیشه‌اش، اندوهناک‌ترین نمود آن به شمار می‌رود که بسامد آن در شعر شاعران آزادی‌خواه و آنان که علیه هر قید و بندی قیام کرده‌اند پر شمارتر از شعر دیگر شاعران است. برای شاعرانی که در بزنگاه‌های تاریخی خاصی، رسالتشان، عصیان و اعتراض علیه جامعه‌ی فاسد و تاریکی است که او را در میان حصارهای تنگ خود می‌فشارند، اغلب، آزادی همچون خوابی به تصویر کشیده می‌شود. نصرت رحمانی در یکی از شعرهایش می‌گوید:

«خواب می‌بینم/ خواب می‌بینم که آزادم/ خواب می‌بینم به روی ماسه‌های خیس/ طرح پیکر بی‌سایه‌ای را نقش می‌بندم/ خواب می‌بینم که زنجیری به پایم نیست، می‌خندم/ خواب می‌بینم که چون ابرم/ به هر کاشانه‌ای می‌بارم/ خواب می‌بینم که چون بادم به هر دهلیز می‌گردم» (رحمانی، ۱۳۸۶: ۲۰۶).

نصرت به خود و خوانندگان شعرش یادآوری می‌کند که نباید از شکست‌ها هراسی به دل راه داد:

«بازی کنید/ از باختن نهراسید/ هرگز شکست حقارت نیست/ و پیروزی/ پاسدار اسارت است/ این کهنه‌قصره را/ رنجیرهای پاره به من گفتند» (همان: ۳۳۳).

رحمانی نه تنها، آزادی را با تمام وجود خواهان است، حتی از واژگان متضادی همچون اسارت، قفس و زندان نیز به شدت گریزان است:

«مگو قفس/ نفسم می‌برد و می‌میرم/ مگو قفس/ قفس برای مردم آزاده همیشه زندان است» (همان: ۶۷۶).

ماغوظ نیز در اشعارش، دقیقاً از تعبیر «خواب آزادی» استفاده کرده و می‌نویسد:

«ولکن عندما حلمت بالحرية/ كانت الحراب/ تطوق عنق كاهل المصباح»

«ولیکن آن هنگام که خواب آزادی را دیدم/ دشنه‌ها همچو هاله‌ی سحرگهی گردنم را محاصره کرده بودند» (الماغوظ، ۱۳۹۴: ۳۸۵).

او واژه‌ی آزادی را نوعی فریب می‌داند آنجا که می‌گوید:

«مادامت كلمه الحرية في لغتي/ على هيئة كرسى صغير للاعدام»

«همیشه واژه‌ی آزادی در زبانم/ به شکل صندلیی کوچک برای اعدام است» (همان: ۳۷۵).

#### ۴-۷) عصیان علیه سنت

زندگی در خاورمیانه و به نوعی برچسب جهان سوم خوردن نشانه‌ای از پابندی این جوامع به سنت‌ها و ایستایی در برابر هجوم مظاهر مدرنیسم و پست مدرنیسم است. در ایران معاصر ما و همچنین در کشورهای عربی، آشنایی با ترقیات جوامع غربی و هنر و ادبیات پیشرو آنان سبب گرایش بخشی از جامعه به هنر و ادبیات مدرن از یک سو و تقابل سنت‌گرایان با آنان از سوی دیگر گردیده است. ادونیس درباره‌ی تعلق خاطر عامه‌ی مردم به سنت‌ها و گرایش شاعران به عبور از آن‌ها و تلاش قشر روشنفکر برای ایجاد هماهنگی و یگانگی میان تجربه‌های زیستی و اندیشه‌ی انسان معاصر می‌گوید: «شاید شکاف میان جهان معاصر که آن را همچون شیوه‌ی زندگی پذیرفته‌ایم و ارزش‌های فکری کهن که به مثابه‌ی شیوه‌ی تفکر به آن‌ها پایبند مانده‌ایم یکی از ژرف‌ترین نشانه‌های تراژدی‌های امروز فرهنگ عربی باشد: تن ما در جهانی معاصر زیست می‌کند، اما اندیشه‌ی ما در جهانی کهن به سر می‌خیزد» (ادونیس، ۱۳۸۵: ۱۳۸).



برد. حتی اگر مردم به این واقعیت چند پاره کننده ی چند پاره تن در دهند، شاعر از آن سر باز می زند تا یگانگی را به آن بازگرداند، تا از تناقض فرا بگذرد و شکل زندگی ما، مقوله و محتوای اندیشه ی ما شود» (ادونیس، ۱۳۹۱: ۱۲۳).

«باری سخن دراز شد/ از لابلای زخم خرافات/ میراث رفتگان/ چرک آب باز شد/ بهتر که بگذریم» (رحمانی، ۱۳۸۶: ۳۱۱).

ماغوط با وجود این که جزو طبقه ی روشنفکر جامعه محسوب می شود و با هر آنچه که او را تحت سیطره و تملک خود قرار دهد، سر جنگ دارد، اما در شعر «الخوف»، برای درمان ترس و وحشتی که بر جان و روح او و هم نسلانش سایه افکنده است، از مادرش می خواهد که به دنبال طلسمی چرمی برای از میان بردن ترس هایش باشد، این خواسته و خواهش او در واقع به معنای نومییدی او از هر نجات دهنده ای، و متوسل شدن به خرافه های نسل های در گذشته است:

« أتوسل إليك أن تسرعى يا أمى / و أن تعرجى فى طريقك / على الحصادين و مضارب البدو / و تسألهم عن «حجاب» جلدی / هن عشبہ ما / تقینى هذا الخوف: / أدخل إلى المرخاض و أوراقى الثبوتية بیدی / أخرج من المقهى و أنا أتلفتُ يمنةً و يسره / حتى البرعم الصغير / يتلفت يمنة و يسره قبل أن يتفتح»

«مادرم التماس می کنم، بشتاب / و در راهت سری به / دور گردان و چادرهای کوچ نشینان بزن / و از طلسمی چرمی بپرس / از گیاهی بپرس / که مرا از این ترس نجات دهد / به دستشویی که می روم کارت شناسایی ام باید همراهم باشد / از قهوه خانه که بیرون می روم چپ و راست خود را می پایم / حتی شکوفه ی کوچک / پیش از شکفتنش چپ و راست خود را می پاید» (ماغوط، ۱۳۹۴: ۳۹۹).

#### ۴-۸) عصیان علیه خود (خودستیزی)

شاعران عاصی به هیچ چیز رحم نمی کنند حتی به خودشان. شاعری که روح شعرش با عصیان و سرکشی، اعتراض و ستیز عجین می شود با تمام مظاهر صلح و آشتی و آرامش می تواند بستیزد. یکی از نمود های این ستیز، خود ستیزی شاعر و قد علم کردن او در برابر "من فردی" یا "من شاعر" اوست. رحمانی رسالت حقیقی شاعر را در روایت رنج هایی که بر انسان می رود، می داند او می گوید: «شاعران راستین هرگز/ بر سریر و نام، دل نمی بندند / شاعران راستین بر رنج می خندند» (رحمانی، ۱۳۸۶: ۶۶۲). او می خواهد چهره ای راستین از خود و جامعه اش نشان دهد و در این راه از مخدوش کردن چهره ی خود در شعر نمی هراسد و خود و زمانه ی نابسامانش را رسوا می کند:

«ای برکه ی گم گشته به صحرای محبت / مگذار که تن بر تو کشد نصرت بدنام / مگذار زبان بر تو زند این سگ ولگرد / مگذار که این هرزه به رویت بنهد گام» (رحمانی، ۱۳۸۶: ۱۳۲).

ماغوط نیز هرگز در پی آن نیست که چهره ی پاک و بی گناه از خود نشان دهد. او خود را متهم می کند و به معشوق می گوید:

« طفولتی یا لیلی ... ألا تذكربنها / كنت مهرجاً / أبيع البطالة و التثاؤب أمام الدكاكين»

« لایلا، کودکیم را به خاطر می آوری؟ / دلچکی بودم / که بیکاری و خمیازگی را در جلوی مغازه ها می فروختم» (ماغوط، ۱۳۹۴: ۷۱).

علاوه بر این، وطن یکی از موتیف های تکرار شونده در شعر ماغوط است. او اغلب با اندوهی عمیق درباره ی سرزمینی که پشت سر گذاشته و به اجبار ترکش کرده سخن می گوید تا آنجا که دست به نقد خویش می زند و خود را در شعر «مرد مرده» بارها، به خاطر ترک وطن خائن خطاب می کند:

« يا قلبی الجریح الخائن / أنا مزمارُ الشتاء البارد / ووردة العار الکبیره / نحت ورق السنديان الحزین»

«ای دل زخمی خائتم / من نای زمستان سردم / و گل بزرگ ننگی / زیر برگ بلوط اندوهگین» (همان، ۹۴).

## ۵. نتیجه گیری

تاریخ معاصر ایران، فراز و نشیب‌های بسیاری را از سرگذرانده است که بسیاری از آن‌ها موتور محرک تحولات ادبی خاصی بوده‌اند؛ نهضت مشروطه، خفقان سال‌های دهه‌ی بیست، کودتای سال ۳۲، انقلاب اسلامی، جنگ و تحولات پس از آن از جمله‌ی این عوامل به شمار می‌آیند. نصرت رحمانی از شاعران مطرح دهه‌های سی و چهل شمسی است که توانسته نوسانات روح یک شاعر حساس و عاصی را، بی پرده در شعرش به نمایش بگذارد. محمد الماغوط، نیز یکی از شاعران مطرح در ادبیات معاصر عرب است که شعرش جولانگاه تمرّد و سرکشی او علیه خمودگی و ایستایی جامعه‌ی عرب شده است. ویژگی‌های مشترک شعر این دو شاعر در عصیان آن‌ها علیه شعر، امیدهای نافرجام، اجتماع، اسارت، سنت‌ها و خودستیزی و عصیان این دو شاعر علیه خود(شاعر) نمود یافته است. بنابراین با توجه به نمونه‌های فراوان تمایل این دو شاعر به در هم شکستن حصارهایی که آن‌ها را در خود می‌فشارد، می‌توان رحمانی و ماغوط را دو شاعر شورشی و عصیان‌گر به شمار آورد.

## ۶. فهرست منابع و مآخذ

- احمد سعید، علی (ادونیس). (۱۳۹۱). پیش درآمدی بر شعر عربی. مترجم کاظم برنیسی، تهران: نشر نی.
- اکبریانی، محمد هاشم. (۱۳۸۸). نصرت رحمانی. تهران: نشر ثالث.
- پور جافی، حسین. (۱۳۸۳). جریان‌های شعری معاصر فارسی. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- حیدری، رسول. (۱۳۹۰). رویکردهای شعر معاصر عرب. فصلنامه‌ی درّ درّی. شماره‌ی اول.
- رجبی، فرهاد. (۱۳۹۱). شورش در شعر امل دنقل و نصرت رحمانی. مجله‌ی بوستان ادب دانشگاه شیراز، شماره‌ی چهارم.
- رحمانی، نصرت. (۱۳۸۵). مجموعه اشعار. تهران: انتشارات نگاه.
- زهرازاده و فولادی، محمدعلی و یعقوب. (۱۳۹۰). بررسی تحول اندیشه‌ی نصرت رحمانی از رمانتیک فردگرا به رمانتیک جامعه‌گرا. پژوهشنامه‌ی ادبیات غنایی، شماره‌ی هفدهم.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۸۷). ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت. تهران: انتشارات سخن.
- صدیقی و زارع برمی، حامد و مرتضی. (۱۳۹۳). تحلیل نمادهای شعر اعتراض در ادبیات معاصر عراق بر اساس اشعار حسن السنید. مجله‌ی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره‌ی ۳۰.
- صفایی و احمدی، علی و علی. (۱۳۸۹). مقایسه‌ی شعر سیاه فروغ و نصرت رحمانی. فصلنامه‌ی پژوهش‌های ادبی، شماره‌ی ۲۷.
- طاهری‌ماه‌زمینی، نجمه و دیگران. (۱۳۹۳). واژگان‌شناسی شعر اعتراض در ادبیات انقلاب اسلامی. پژوهش‌های نقدادبی و سبک‌شناسی، شماره‌ی ۲.
- عباسی، احسان. (۱۳۸۴). رویکردهای شعر معاصر عرب. ترجمه‌ی حبیب‌الله عباسی. تهران: نشر سخن.
- قادری، فاطمه. (۱۳۸۹). جلوه‌های مقاومت در آثار محمد الماغوط. نشریه‌ی ادبیات پایداری، شماره‌ی سوم.
- کامو، آلبر. (۱۳۷۴) انسان طاغی. مترجم مهبد ایرانی طلب. تهران: انتشارات قطره.
- لنگرودی، شمس (۱۳۷۰). تاریخ تحلیل شعر (جلد دوم). تهران: نشر مرکز.
- ماغوط، محمد. (۱۳۹۴). مجموعه اشعار. مترجمان سید سعید خجسته نام و اعظم صادقیان نژاد. تهران: نشر امروز.
- مجیدی و کویان‌رئوف، حسن و مینا. (۱۳۹۲). تحلیل روان‌شناختی آثار محمد الماغوط بر اساس تأثیرات نامطلوب فقر و زندان. مجله‌ی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره‌ی ۲۹.
- معتقدی، محمود. (۱۳۷۹). نصرت رحمانی: بی‌پروایی و شورشگری. مجله‌ی هنر و اندیشه، شماره‌ی ۱۱۷.
- نظریانی و منفردان، عبدالناظر و الهام. (۱۳۸۸). نمادپردازی سیاسی - اجتماعی در اشعار نصرت رحمانی با تکیه بر سه دفتر شعری «میعاد در لجن»، «ترمه»، و «حریق باد». مجله‌ی دانشکده‌ی علوم انسانی دانشگاه سمنان، شماره‌ی ۲۸.